

ارتش انگلیس که برای نقشه برداری وارد ملایر شده بودند، در میهمانخانه ضمن صرف ناهار به افسران ایرانی برخورد کرده خنده کنان و برای تمسخر به آنان ادای احترام می کردند.

«آمار نفرات سلاح موجود در لشکر ۱۲ که به وسیله چند کامیون به ملایر آورده شده بود در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ عبارت بود از نود افسر، هزار تیرفشانگ، سی قبضه تفنگ دو مسلسل، سه توپ ۱۰۵ کوتاه، یک اتومبیل فرماندهی، چند عدد آئینه مخابره. وقتی مراتب را به مرکز گزارش کردند از مرکز شاه استبضاح کرده بود که هشت هزار تفنگ را لشکر چه کرده است؟ در خیابان کفش و کلاه و حتی اسلحه افسران پرت و پلا شده بود و همه با اسب و یا پیاده و با تغییر لباس مشغول فرار بودند.

تعدادی از اسلحه به هنگام تقسیم شده بود. تعدادی در سربازخانه موجود بود که به دست دشمن افتاد و آنهایی که در دست سربازان ایرانی بود هر کدام با یک دست لباس کهنه که برای فرار مورد لزوم بود تعویض شده بود. طبق اطلاع واصله یکی به یک تومان و وجوه کمتری به فروش رفته بود، در اطراف ملایر، عشایر دو نفر امنیه را با همین تفنگها کشته و دهی را چپاول کردند...

«خدا را شاهد می گیرم که سربازان با یک روحیه عالی و حس وطن پرستی آماده دفاع از خاک وطن خود بودند و با یک روح پاک و ساده و بی آرایش حاضر به فداکاری و جانبازی برای حفظ زاد و بوم نیاکان خود و تا آخرین ساعت در کمال نظم و دیسیپلین اوامر رؤسا و افسران خود را اطاعت می کردند فقط حس ترس از جان که به سرلشکر مطبوعی (فرمانده لشکر تبریز) و فرماندهان هنگ و سایر افسران مستولی شده بود باعث شد که در قدم اول همگی به فکر حفظ خود و در نتیجه فرار از میدان جنگ و مقابله با نیروی شوروی بودند.»^(۴۳)

یک عامل عمده درهم پاشیدگی اوضاع لشگرها، دستورهای غلط و ضد و نقیض مرکز بود و انتظار بیهوده‌ای که فرماندهان از تهران - رضاشاه و شورای عالی جنگ برای طرح ریزی و اداره امور جبهه‌های جنگ از راه دور داشتند. علیرغم این از هم پاشیدگی‌ها و فرارها، در آذربایجان، سربازان تنها با تفنگ و مسلسل مقاومت‌هایی در برابر روسها نشان دادند. در گردنه یام و میشوبین اسواران ایرانی مأمور دفاع به مقاومت سختی دست زده و پس از تیراندازی شدید طرفین و بمباران هوایی گردنه، چون با تفنگ و مسلسل مقاومت در برابر تانک و زره‌پوش میسر نبود، اسواران پس از مصرف کلیه فشنگهای خود و تحمل تلفات سنگین عقب نشینی کرد.

دومین برخورد در قریه صوفیان، ده فرسنگی تبریز بین یکی از گردانهای پیاده هنگ سپهبان و قوای موتوریزه شوروی روی داد. سربازان پس از تیراندازی شدید با تفنگ و مسلسل به زره‌پوش‌ها و تانکها با تمام شدن فشنگ و مهمات دست از پایداری

برداشتند و به کوهها و دهات متواری شدند. به هنگام ورود سربازان شوروی به شهر تبریز نیز عده‌ای از سربازان در حوالی پل منجم دفاع کردند و بالاخره در برابر زره‌پوش‌ها عاجز مانده و عقب‌نشینی نمودند و عده‌ای نیز کشته شدند.^(۴۴) به دور از ابراز احساسات و نظرات شتابزده در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ مانند نوشته‌های محمدرضا خلیلی عراقی، داود مؤیدامینی، احمدرضوانی^(۴۵) و سایرین که گناه بیشتر از هم‌پاشیدگی لشگرها را متوجه ضعف فرماندهی و ترس و جبن و دستپاچه شدن فرماندهان لشگرها می‌دانسته‌اند، امروز با توجه به مدارک منتشر شده و کنار رفتن پرده ابهام می‌توان آن نظام گسیختگی غیرقابل تصور را بیشتر ناشی از شش علت زیر دانست.

۱- ناکارابودن و مبهم بودن دستورها و فرامین نظامی مرکز و بستن دست فرماندهان در اتخاذ تصمیم.

۲- وجود یک گروه بسیار سری فرمانبر و عامل انگلستان در بالاترین مراکز تصمیم‌گیری و صدور فرامین به لشگرها که به دلیل اینکه تصمیم انگلستان مبنی بر اشغال ایران به این گروه ابلاغ شده بود؛ عمداً ارتش ایران در استانهای سرحدی را از دست زدن به هر کار دفاعی موثری باز می‌داشتند و برای شناسایی این عده باید منتظر انتشار آخرین مجموعه اسناد سری انگلستان درباره وقایع سال ۱۹۴۱ ایران بود.

۳- غفلت عجیب فرماندهی ارتش از تجهیز لشگرهای سرحدی به تانک و زره‌پوش و ناگزیر ساختن سربازان تعلیم‌ندیده برای رویارویی با ماشینهای زرهی سنگین، به استفاده از تفنگ و تیراندازی به بدنه زره‌دار تانکها و زره‌پوشها و همچنین محروم بودن لشگرها از کامیون و نفربر.

۴- سیستم کهنه و از رده خارج شده نیروی هوایی ایران در سال ۱۳۲۰ که به دلیل وابستگی صنایع نظامی هواپیمایی نوپای ایران به صنایع هواپیماسازی انگلستان، مدل‌های کهنه هواپیماهای مربوط به دوران جنگ جهانی اول در ایران مونتاژ می‌شد و تعدادی هواپیمای خریداری شده از خارج هم تنها در تهران نگاهداری می‌شد. گذشته از

آن عده خلبانان بسیار محدود بود که چند تن از برجسته‌ترین آنان نیز در نمایشات هوایی سالهای گذشته جان‌باخته بودند. در مجموع ارتش ایران در سال ۱۳۲۰ یک ارتش نمایشی و غیرقابل بهره‌برداری در جنگهای جدید بود و شگفت اینکه حتی در آخرین روزهای پیش از شهریور، شاه و فرماندهان ارتش طی مصاحبه‌های مختلف آمادگی ارتش ایران را برای رویارویی با هرگونه حمله خارجی‌ان اعلام داشته و خبر ساختن استحکامات و اعزام نیروهای ارتش ایران به خارج شهرها از طریق خبرگزاریهای خارجی به جهان مخابره می‌شد.^(۴۶)

۵- نبود روحیه همکاری و مشارکت در امر دفاعی در قاطبه افراد ملت به دلیل اختناق و خفقان مرگبار شهربانی سرپاس مختاری، عدم حضور احزاب و انجمن‌ها و سازمانها و مؤسسات ملی و مذهبی نظیر آنچه که در دوران جنگ جهانی اول در ایران وجود داشت و به جنبش مهاجرت انجامید.

بطورکلی اکثر طبقات مردم کشور به ویژه در شهرها نسبت به ورود متفقین بی تفاوت ماندند. زیرا دیکتاتوری سرکوبگر رضاشاه احساسات میهن‌دوستی طبیعی را در مردم از میان برده بود.

به دلیل اعمال فشار شهربانی و تأمینات مردمی که سالها در وحشت و نگرانی به سر برده و دچار عقده و کین شده بود از بروز هرگونه تحولی در کشور استقبال می‌کردند. سرریدربولارد وزیرمختار وقت انگلیس در ایران در یکی از نامه‌های خود به وزارت خارجه لندن این مسأله را حلاجی کرد. و نوشته بود مردم منتظر هر حادثه‌ای هستند تا از شر حکومت ظالمانه شاه رهایی یابند و هر رویدادی به یک انقلاب تمام‌عیار در ایران منتهی خواهد شد.^(۴۶ مکرر)

۶- بی‌سوادی اغلب فرماندهان لشگرها که در زمره افسران قدیمی و همقطاران رضاشاه در قزاقخانه بودند و از علوم و فنون جدید رزمی و دفاعی در سال ۱۹۴۱ و تحولاتی که در دنیای پس از جنگ جهانی اول پدید آمده بود، اطلاعی نداشتند.

چگونه لشکر مشهد متلاشی شد؟

سرهنگ افشاراوغلو که ستونهای خود را در محل آخملد مستقر کرده بود، برای جلوگیری از پیشروی زره پوشهای شوروی، دو توپ کوهستانی را روی جاده شوسه قرار داده بود. او ستون موتوریزه شوروی را به وسیله دوربین می دید که در حال توقف چراغهای خود را روشن کرده بودند و این کار را برای جلوگیری از غافلگیر شدن انجام داده بودند.

افشاراوغلو بین ساعت ۲۰-۳۰ تا ساعت ۹-۳۰ دو امریه متضاد از فرماندهی لشکر دریافت داشت. در امریه نخستین موتورسیکلت سوار پیک، اطلاعاتی درباره درگیر شدن ستون مزدوران با روسها در اختیار افشاراوغلو گذارد. در امریه دوم به سرهنگ افشاراوغلو دستور داده شده بود به دلیل عقب نشینی ستون مزدوران اقدام به عقب نشینی کند و در حاشیه شهر مشهد موضع بگیرد.

افشاراوغلو نخست آجودان خود را به مشهد فرستاد تا وضعیت را بررسی کند و محل استقرار ستون در حاشیه مشهد را اعلام نماید. پس از آجودان، فرمانده هنگ که با فرمانده لشکر خویشی داشت، به عنوان مذاکره و فهمیدن وضعیت عمومی و انتخاب مواضع لازمه با اتومبیل فرماندهی ستون عازم مشهد شد و رفت. افشاراوغلو دیگر هیچ کدام از آنها را ندید مگر زمانی که پس از پنج ماه اسارت به تهران آمد و هر دو نفر را در تهران ملاقات نمود. هنگامی که افشاراوغلو توپهای خود را برچیده و در حال حرکت به سوی شهر بود، موتورسیکلت سوار پیک آمده و دستور لشکر را به او ابلاغ کرد که در آن به وی دستور داده شده بود در هر جایی که این دستور به شما می رسد توقف کنید و موضع دفاعی اخذ نمائید. هنوز این دستور اجرا نشده بود که دستور دیگری رسید که آن امریه را نقض می کرد.

در این دستور آمده بود چون ستون مزدوران عقب نشینی می کند اگر دشمن زودتر به مشهد برسد خط بازگشت شما بریده خواهد شد. لذا ماندن ستون قوچان در بین راه

صحیح نبوده و فوری از آنجا حرکت کنید و در گردنه کوههای شریف آباد موضع دفاعی
اخذ نمائید.

افشاراوغلو در یادداشتهای خود نتیجه می‌گیرد که براساس همین اخذ ارتباط و
دادن امریه‌ها آشکار می‌گردد که فرمانده لشکر تا دو ساعت پس از نیمه‌شب در مرکز
لشکر واقع در شهر مشهد همراه ستاد خود حضور داشته و از آنجا حرکت نکرده بوده
است.

افشاراوغلو ستون محمول با کامیونها را به طرف گردنه و کوه شریف آباد حرکت
داد. ستون سوار و توپخانه عازم مشهد شدند. و نزدیک صبح گردان سوار و توپخانه پس
از طی شصت کیلومتر راه به مشهد رسیدند و در آنجا به آنها استراحت داده شد.

فرمانده لشکر ستاد از مشهد به طرف گردنه شریف آباد حرکت کردند و چون
گردنه را هم برای دفاع مناسب ندیدند به تربت حیدریه رفتند و در آنجا متوقف شدند.
افشاراوغلو در یادداشتهای خود می‌نویسد:

«در روز پنجم شهریور با ستون توپخانه صحرائی اسبی به طرف گردنه شریف آباد [حرکت
کردیم] رسیدن به گردنه شریف آباد مصادف با گردان سوار و آتشبار صحرائی مأمور به ستون
مزدوران [شدم]. در این هنگام بود که بعد از حمله هوایی روز سوم شهریور، حمله دوم
طیاره‌های روسی شروع و به ستون سوار و توپخانه به فرماندهی ستوان یکم خوارحجت و
ستوان یک توپخانه سمیعی بمب‌اندازی نموده، با بمب و مسلسل تلفات زیادی وارد نموده
قریب بیست نفر شهید و تعداد زیادی اسب سقط گردید.

سوارنظام را از همان راه حرکت داده، توپخانه را که به واسطه سنگین بودن توپها و خسته بودن
اسبها در گردنه وامانده بودند برگردانده، به ستون اصلی توپخانه ملحق نموده، از راه جدیدی
که با دورزدن کوه شریف آباد در اراضی ساخته شده بود، به طرف تربت حیدریه حرکت و شب
در یک آبادی وسط راه استراحت [کردیم] و در اینجا بود که سرهنگ محمود دولو حکم
فرمانده لشکر را از تربت حیدریه آورده و به اینجانب تسلیم و رسید اخذ نموده مراجعت
نمود.

مفاد حکم این بود که فرمان متارکه صادر گردیده، شما با قسمت مربوطه و هنگ سوار به
مشهد عزیمت نموده، فرماندهی پادگان مشهد را عهده‌دار و توسط پارلمانتر با روسها ارتباط
حاصل و فرمان متارکه را به آنها ابلاغ نموده، بعد از آن به دستور مرکز رفتار نمائید.»^(۴۷)

افشاراوغلو وارد مشهد شد. همانگونه که تفرشیان می‌نویسد هیچ‌یک از مأمورین
تدارکات و رؤسای امور اداری را در سر جای خود ندید. مضاف براینکه انبارهای

خواروبار را نیز کاملاً تخلیه نموده و فرار کرده بودند.

چون گردان توپخانه کوهستانی در تربت حیدریه مستقر بود، در هنگ توپخانه مشهد فقط چهار آتشبار ۱۰۵ کوتاه صحرایی موجود بود که افشاراوغلو فوراً کولاس توپها را درآورد و به وسیله یک کامیون یک تنی آن را به تربت حیدریه ارسال داشت. افشاراوغلو متذکر می شود که روسها پس از اسیر شدن او را تحت فشار قرار دادند و مطالبه کولاسها را نمودند که وی اظهار بی خبری کرده بود.

نکته جالب این که می نویسد:

«به علاوه اگر هم کولاسها را پیدا می کردند به واسطه کم بودن مهمات توپهای مذکور نمی توانستند آن طوری که باید و شاید استفاده جنگی از آن توپها بنمایند، مگر اینکه مهمات آنها را از تهران اخذ و یا خودشان در کارخانه های خود مهمات فراوانی ساخته در جنگ مورد استفاده قرار دهند.» (۴۸)

نکته جالبی در این گفته مکنون است. توپهای لشگر خراسان دارای آنچنان مهماتی نبودند که نیروی خودی یا بیگانه بتواند از آن استفاده کند!

لشگر مهم و دارای مأموریت خطیر دفاعی در سرحدات کشور دارای مهمات توپخانه نیست و گویا منظور فقط آن بوده که با به نمایش گذاردن لوله و عراده توپخانه دل خودی و بیگانه خالی شود و افسانه قشون معظم بدین ترتیب آوازه افگند.

بدین ترتیب از لشگر خراسان به دلایل مختلف در جنگ با بیگانه کاری ساخته نشد.

در هر حال افسران در پادگان مشهد اجتماع کردند و با آن که افشاراوغلو آنان را به رفتن به تربت حیدریه تشویق کرد از رفتن و ترک پادگان خودداری کردند و گفتند می مانیم. به سر شما هر چه بیاید به سر ما هم همان وارد می شود. (۴۹)

ورود روسها به مشهد

اسکرین سرکنسول بعدی انگلستان، جریان بعدی وقایع را اینگونه توضیح

می دهد:

«تا ظهر روز جمعه ۲۹ اوت هیچ واقعه تازه‌ای اتفاق نیفتاد. سپس به صورتی ناگهانی یک واحد از پیاده‌نظام روسها، درست از نقطه‌ای برخلاف آن جهت که انتظار ورودشان می‌رفت پیدا شد. این واحد از نقطه مرزی سرخس در ۱۹۰ کیلومتری مشهد به طرف مشهد با استفاده از جاده‌ای که در سال ۱۸۸۵، مقارن بحران پنج ده، به طرف تجن و مرو کشیده شده بود وارد گردید. سربازان این ستون که با قطار به جبهه اعزام شده بودند از دو گروهان پیش‌قراولان و پیاده‌نظام سبک آسیای مرکزی تشکیل می‌شدند. پس از ورود سربازان شوروی از هیچ‌گونه فرصتی برای اشغال نقاط حساس و گماشتن نگهبان در برابر ادارات دولتی خودداری نکردند. بعد از ظهر آن روز سپاهیان شوروی به رژه در خیابانها و تقسیم میوه و شیرینی بین مردم پرداختند. سربازان تاجیک آنان با زبان فارسی مردم را تحریک می‌کردند. آنها فریاد می‌زدند ارتش سرخ برای آزادی شما از دست خائنان طرفدار هینتر وارد شده است. دو روز بعد هزاران اعلامیه با همین مضامین در خیابانها پخش گردید.» (۵۰)

لشکر کامل سوارنظام سبک شوروی چند روز پس از سوم شهریور وارد مشهد شد. اسکوایر سرکنسول انگلیس دیده بود که سوارنظام روس از پائین خیابان حرکت کرده و پس از دورزدن قسمتی از فلکه حرم مطهر از طریق بالا خیابان خارج شد تا در حومه شهر اردو بزند. حرکت این لشگر سوار در اطراف حرم مطهر مدت سه ساعت طول کشید و در روحیه مردم مشهد اثر تهدیدکننده‌ای باقی گذارد.

روسها تا چهل کیلومتری جنوب مشهد پیشروی کردند و ستونهایی که در جاده زاهدان تا تربت حیدریه و تربت جام پیش‌رفته بودند به عقب احضار شدند.

انگلیسیها بزودی اطلاع حاصل کردند که حدود یک‌هزار سرباز پیاده، ۱۲۰۰ سوار و تقریباً ۵۰ هواپیمای روسی در مشهد مستقر شده‌اند.

ارتش شوروی علاوه بر ورود به مرز ایران از ناحیه سرخس، در دو نقطه دیگر در ناحیه مشرق خزر نیز نیروهای خود را وارد خاک ایران کرد.

ستونی از مبداء عشق‌آباد وارد ایران شده پس از تصرف قوچان یک واحد را به سوی سبزوار فرستاد. دسته دیگری از ناحیه مرزی گرگان گذشت و پس از تصرف شاهرود در دامنه شرقی جبال البرز مستقر شد. (۵۱)

مردم خراسان که از دیرینه ایام به یورشهای مهیب اقوام تاراجگر شرقی و شمال شرقی (مثلاً ازبک‌ها) عادت داشتند با اضطراب و نومییدی تسلیم وضعیتی شدند

که بیگانگان بر آنان تحمیل کرده بودند.

سرلشگر محتشمی و فرماندهان لشگر اوناتواتر از آن بودند که بتوانند در برابر ارتش شوروی مقاومت کنند.

چند روز بعد به طوری که افسران ایرانی سرهنگ افشاراوغلو، ستوان یکم رضا محتشمی و ستوان دوم تفرشیان، در خاطرات خود نوشته‌اند ۱۱۰ تن از افسران ایرانی به پادگانهای خود فراخوانده شدند. در آنجا آنان را بازداشت کردند و به وسیله اتوبوس به مشهد فرستادند. در مشهد فقط یک شب آنان را در دو هتل بزرگ مشهد جا دادند و روز بعد به عشق آباد اعزام داشتند. (۵۲)

آن دسته از افسران جوانی که در وقایع شهریور ۱۳۲۰ شمسی در پادگانهای شمالی ایران خدمت می‌کردند و پس از اعلام آتش‌بس و متارکه جنگ از سوی دولت مرکزی و ستاد ارتش، به اسارت روسها درآمدند، در طول اقامت در بازداشتگاههای شوروی، طعمه خوبی برای کمیسرهاى سیاسى ارتش سرخ بودند. به روایت یکی از این افسران:

چند شبی پس از دستگیری و توقیف، اعزام شبانه افسران اسیر به صورت انفرادی، سوار بر کامیون‌هایی که جلوی اتاقک عقب آن را پرده برزنت کشیده بودند به نقاط مجهول آغاز شد. آنان به وسیله یک کمیسر سیاسی، دو افسر زبردست او و یک ماشین‌نویس که اظهارات ایشان را تایپ می‌نمود، پذیرفته می‌شدند. یکی از افسران بیگانه به راحتی قادر بود اظهارات ایشان را به روسی ترجمه کند.

نخست از افسران ایرانی خواسته می‌شد آنچه را در آن جلسه می‌شنوند و مطالبی که با آنان مطرح می‌شود و پاسخهای خود را به دیگر افسران زندانی بازگو نکنند. مؤدبانه به آنان اخطار می‌شد اگر به چنین کاری دست زنند مانند افسران اسیر شده در خراسان به خاک شوروی، قفقاز یا ترکستان تبعید خواهند شد و مدتی دراز در آنجا خواهند ماند.

سپس به آنان تکلیف می‌شد که به چند سؤال پاسخ گویند. در ابتدا کمیسرهاى نظامی بسیار شائق بودند که از میزان همکاریهای نظامی ایران و آلمان و نفوذ ارتش نازی

در ارتش ایران باخبر شوند. به دنبال ردپایی از مستشاران نظامی آلمان در ارتش از هم‌پاشیده ایران بودند. اظهارات و تأکیدات افسران ایرانی را باور نداشتند و می‌خواستند بدانند چند افسر آلمانی در ارتش ایران خدمت می‌کرده‌اند آنگاه سئوالهایی پیرامون نحوه خدمت افسران ایران و اهمیت مقامات نظامی ایشان می‌کردند.

سپس پیشنهاد و همکاری با ارتش سرخ را به نظامیان ایرانی می‌نمودند. در نبرد قهرمانانه آن ارتش با سپاه خونخوار هیتلر، بیشتر افسران این پیشنهاد را با تعارف و خوشامدگویی به ارتش سرخ، و همکاری در صورت دستور دولت ایران برگزار می‌کردند. (۵۳)

ژنرال شاپکین و افسران ایرانی

مدت ۱۰۰ روز افسران لشکر خراسان در بازداشتگاه عشق‌آباد زندانی بودند تا اینکه قرارداد سه‌جانبه ایران و انگلیس و شوروی امضا شد و آنها را به ایران بازگرداندند. افشاراوغلو در خاطرات خود جریان اسارت افسران ایرانی را به وسیله نیروهای شوروی چنین شروع می‌کند:

«[ساعت] دو بعد از ظهر بود که آمدن یک ستون اتومبیل‌های سواری به طرف سربازخانه‌هنگ توپخانه دیده شد. [روسها] در سربازخانه پیاده شدند. یک جنرال روسی که درجهٔ سپهبد [داشت] و (شاپکین) نامیده می‌شد به اتفاق شهردار مشهد از اتومبیل پیاده شده و منتظر پیاده شدن سایر همراهان گردید. بعداً دسته‌جمعی داخل هنگ شده، از دور دست بلند کرده به صدای رسا و به زبان روسی اظهار نمود ما جنگ نمی‌کنیم. مترجم ترجمه کرد و اینجانب نیز به صدای بلند گفتم که ما هم به موجب فرمان شاهمان جنگ نمی‌کنیم و متارکه اعلام گردیده است. جلو آمد و دست داد. در این موقع شهردار مشهد که پیر روشن‌ضمیری بود و رنگ خود را باخته بود با دیدن من حال خودش جا آمده بود، از جنرال اجازه گرفت و مرخص شد. جنرال از من اجازه خواست که هنگ توپخانه را بگردد. به اتفاق هنگ را گردش کردیم.

آسایشگاه نفرات را نپسندید و گفت خیلی فقیر است. توپها هم که مشغول تنظیم بودند. پرسید این توپها به جنگ ما آمده بود. گفتم بلی!

دیگر چیزی نپرسید. بعد از من خواهش کرد که به اتفاق به سربازخانه هنگ سوار برویم. در آنجا هم اصطبل‌ها را گردش کرد و از اسبها تعریف نمود. اسلحهٔ پیاده‌نظام و تفنگهای مزبور را پسندید و چون خودش افسر سوارنظام بود از شمشیرهای سوارنظام تنقید کرد. اولاً برندگی شمشیرها را امتحان کرد، دید هیچ نمی‌برد. بعداً تیزی نوک شمشیر را آزمایش نمود، دید فرو

نمی‌رود و گفت شما با این اسلحه به جنگ ما آمده بودید؟ در اینجا فرمانده هنگ سوار هم حاضر بود. به غیر از لبخند زدن زهرآگین نتوانستم جوابی بدهم.» (۵۴)

شاپکین پس از بازدید سربازخانه‌ها افسران را به حال خود گذاشت و به شهر مراجعت نمود. او هنگام سوار شدن به اتومبیل به سرهنگ افشار اوغلو گفت اول شب به اتفاق افسران به ستاد لشکر بیایید تا در آنجا مذاکراتی بشود.

چون فرمان تحویل اسلحه از مرکز رسیده بود، افسران دیگر مسأله را خاتمه یافته می‌انگاشتند.

«اول شب به اتفاق افسران به ستاد لشکر رفتم بعد از نطقی که [شاپکین] و از هیتلر و فاشیست [فاشیسم] و سایرین صحبت کرد و توسط مترجم ترجمه شد، اظهار داشت چون شهر متشنج است برای اینکه صدمه‌ای به شما نرسد، امشب را در اینجا بمانید. ناچار قبول کرده، ماندیم. ماندن همان شد که صورت اسارت به خود گرفت. کلیه ماها [ما] فردای آن روز به میهمانخانه باختر منتقل شدیم و [ما را] در آنجا زندانی محترمانه نموده در شهر اعلام کردند که کلیه افسران باید خود را معرفی نمایند. افسرانی که در خانه‌ها مخفی شده بودند، یکی یکی خود را معرفی [کردند] و تعداد افسران اسیر خیلی زیاد شده بود ولی شام و ناهار و صبحانه به عهده شهرداری مشهد بود. در این مدت که در شهر مشهد زندانی بودیم، اینجانب را برای یافتن کولاسها دو سه مرتبه تحت بازجویی قرار دادند. هیأت بازجویی عبارت از چهار سرهنگ بود، یکی ریاست آنها را به عهده داشت و یک مترجم ستوان ۳ نیز حاضر بود.» (۵۵)

مسأله‌ای که مورد توجه بازجویان ارتش شوروی بود سرنوشت کولاسهای توپها بود. رئیس بازجویان در پرسش از سرهنگ ایرانی دو سه مرتبه کلمه کلند کلند کلند را که به معنی کولاس در زبان روسی است تکرار کرده خواهان دریافت آنها بود.

افشار اوغلو می‌گوید در پاسخ اظهار داشته است که شما با ما طوری رفتار کردید که الساعة من نمی‌دانم منزل من در چه حال است. شما از من کولاس می‌پرسید. می‌خواستید مثل قوانین بین‌المللی با ما رفتار نمائید تا کولاس و سایر صحیح و سالم به دستتان برسند. در جلسه‌ای دیگر افسران شوروی، فرمانده ایرانی را متهم می‌کنند که باتفاق نظامیان خود با نیروهای شوروی جنگیده است! افشار اوغلو می‌نویسد: در این محکمه که ده نفر عضو داشت اتهام جنگیدن ارتش ایران علیه ارتش سرخ را به شدت رد کرده و مؤدبانه متذکر شده است «ما برای جنگ خود را آماده نکرده بودیم! ضمناً همان

تیز نبودن شمشیرهایی را که از آن جنرال [شاپکین] یاد گرفته بودم و فقدان مهمات کافی را شاهد آورده ثابت نمودم که ما هیچ وقت خود را برای جنگ حاضر نکرده بودیم. منتها شما تجاوز کردید. ما هم برای دفاع وطن مان جلو شما آمدیم ولی متارکه اعلام گردید. اگر متارکه اعلام نگردیده بود البته می جنگیدیم»^(۵۶)

روسها علاوه بر بازجویی از افسران برای شناسایی سیستم و مدل اسلحه و وضعیت آموزشی میل داشتند در مورد وجود احتمالی مستشاران نظامی آلمان در کادر ستادی ارتش ایران و حتی افسران کادر و وظیفه‌ای که احتمالاً به مناسبتی سفری به آلمان کرده بودند، اطلاعات کافی کسب کنند.

یک افسر تبریزی فارغ‌التحصیل رشته مهندسی ساختمان از آلمان که دوران خدمت وظیفه خود را می‌گذراند، به دلیل داشتن رخسار و رنگ موی زرد و چشمان آبی مورد سوءظن شدید افسران بازجو قرار گرفت. او در ابتدای دستگیر شدن اظهار نکرده بود که تحصیلات خود را در رشته **عالی مهندسی در آلمان** به اتمام رسانده است

روسها به وسیله یکی از خودیها دانستند که مهندس تبریزی فارغ‌التحصیل آلمان است. او را احضار کردند و ۲۴ ساعت نگاه داشتند و از او بازجویی نمودند.

برای اینکه بفهمند او براستی مهندس است و تحصیلات خود را در آلمان صرفاً در رشته مهندسی به پایان رسانده است یک مسأله ساختمانی طرح کرده و از او خواستند آن را حل کند. مهندس از عهده حل مسأله برآمد. سپس او را مورد عتاب و خطاب قرار دادند که چرا روز اول اسارت، موضوع تحصیل در آلمان را ابراز نداشتی است.

«در میان اسیرشدگان بعضی مترجمین کلانتر مرزها بودند که آنها نسبتاً به زبان روسی آشنایی داشتند. همه آنها دو ماه قبل از افسران به ابران برده [بازگردانده] شدند بعضی از افسران جزء شهربانی نیز بودند که متصل در تلاش برای ترخیص خود از اسارت بودند. دلیل آنها نیز این بود که می‌گفتند ما افسران جنگی نیستیم. چرا ما را اسیر کرده‌اند؟»^(۵۷)

برابر نوشته‌های سرهنگ افشاراوغلو، سرگرد دکتر تقی معتضد، ستوان یکم

محتشمی و عده‌ای دیگر از افسران ایرانی که در شهریور ۱۳۲۰ در شهرهای مختلف مرزی ایران اسیر و به بازداشتگاه انتقال یافتند، بازجویان نظامی و نیز کمیسرهای سیاسی ارتش سرخ کلیه افسران ایرانی را به صورت انفرادی احضار کرده به یک رشته تحقیقات و پرسش‌های طولانی از آنان اقدام می‌کردند و بدین ترتیب افسرانی را که نسبت به مرام کمونیسم حس هواخواهی (سمپاتی) داشتند یا به هر دلیلی حاضر بودند با روسها همکاری کنند برای فعالیت‌های آینده و بهره‌برداریهای بعدی شناسایی می‌کردند. (۵۸)

سرهنگ لطفعلی افشاراوغلو در این خصوص می‌نویسد:

«... روسها در مدت اسارت بتدریج همه افسران را استنطاق [نمودند]. البته این بازجویی برای شناسایی سیستم و مدل اسلحه و سایر نبود. زیرا همه این اسلحه و مهمات به دست خودشان افتاده بود؛ ولی چون روسیه یک رژیم مخصوص به خود دارد [روسها]، البته باید سعی کنند از این افسران اسیر کسانی را که افکار آنها به مرام روسیه شوروی موافق باشد و یا [بتوان] آنان را موافق نمود، انتخاب کنند تا در مواقع لزوم از وجود آنها استفاده شود. لذا ما دیدیم که بعضی از افسران را بیشتر از سایرین احضار و ساعتها آنها را در بیرون زندان نگاه می‌دارند. ما نمی‌دانستیم در بیرون چه می‌گذرد ولی موقعی که آن افسران از بیرون برمی‌گشتند و از آنها سئوالاتی می‌نمودیم، آنها حتی مژده برگشت به وطن را هم به ما می‌دادند. اینجانب را در عشق‌آباد نیز یک دفعه احضار نمودند. من هم همراه ستوان یک سمیعی رفتم که سئوالات آنها و جوابهای من شاهدهی داشته باشد و مبهم نماند و در اذهان دیگران شبهه تولید نکند.

در بین سئوالات، سازمان یک هنگ توپخانه ایران را پرسیدند.

در جواب گفتم من لوح محفوظ نیستم. ستوان یکم سمیعی نیز همان جواب را داد. البته [پشت] میز استنطاق دو نفر نشسته، سیگار فراوان ([که] در عشق‌آباد کمیاب بود) گاهی میوه و خوراکی و سایر [غیره] می‌گذاشتند که ضمن خوردن و سیگار کشیدن، نتیجه بازجویی و یا تبلیغ خوب انجام گیرد.

بعضی از افسران جوان که جدید [ا] از دانشکده خارج گردیده بودند، درخواست کردند که آنها را در ارتش شوروی قبول [کرده] و به جبهه جنگ بفرستند؛ مخصوصاً دو نفر افسر رسته مهندسی برای این کار خیلی تلاش می‌کردند. گرچه آنها را قبول نکردند ولی از این اظهار علاقه معلوم خواهد گردید که راجع به خیلی کارها از آنها چه اسراری بروز نموده بود.

بعضی از افسران دیگر نیز بودند که از روز اول ورود به عشق‌آباد شروع به بدگفتن به مقامات کرده و به فرماندهان هنگ خود نیز علناً فحاشی نمودند.

بیشتر فشار در استنطاق به افسران کلانتر مرز مخصوصاً به رؤسای آنها وارد می‌آمد. به دفعات آنها را در خارج از منطقه زندان به شهر عشق‌آباد برده، بازجویی‌های ممتد به عمل می‌آوردند. (۵۹)

افشاراوغلو در جای دیگر می نویسد:

«... به غیر از اینکه بعضی [از] افسران را گاهی بیرون زندان برده، خوراکیهای خوب به آنان می دادند، یکی از افسران وظیفه را که پدر او در مشهد یک دکتر بنام بود، بعد از اقامت یکماهه در زندان بیرون بردند.

بعد از سه ماه یعنی نزدیک به [تاریخ] عودت افسران اسیر را دوباره به زندان آوردند که با ما به ایران بیاید. فهمیده نشد [که] آن افسر وظیفه در ظرف سه ماه در کجا بوده است. خودش اظهار می کرد که در بیمارستان بوده است، چنانکه از حرفهای افسر روسی معنی هایی درمی آوردیم و اتفاقاً تمام این معنی کردنها صحیح درآمد.»^(۶۰)

از سرگرد پزشک دکتر تقی معتضد، که در بندرانزلی [بندریهلوی ۱۳۲۰] به وسیله نظامیان شوروی اسیر شده بود، درخواست گردید درباره وضعیت نظامی لشکر ۱۱ گیلان، تعداد اسلحه و عده افسران آلمانی مأمور خدمت در توپخانه مستقر در ساحل، اطلاعاتی در اختیار بازجویان بگذارد.

دکتر معتضد اظهار داشت که وی پزشک است و هیچگونه اطلاعی از وضعیت نظامی و نحوه استقرار هنگها و گردانها و تعداد اسلحه ندارد. او در عین حال وجود هرگونه افسر آلمانی در ارتش ایران را تکذیب کرد. سرگرد یادشده آرم پزشکی روی یقه خود را به بازجویان نشان داد و گفت در ارتش ایران نیز مانند ارتش شوروی پزشکان دخالتی در مسائل جنگی ندارند و فقط به امور پزشکی اشتغال می ورزند. بازجو به وسیله مترجم خطاب به سرگرد ایرانی گفت:

برای چه با ما جنگیدید؟ مگر اتحاد شوروی را دوست و همسایه کشور خود نمی دانید؟ دکتر معتضد پاسخ داد: شما بدون علت و بدون اطلاع و حتی اعلام جنگ به کشور صلح دوست ما حمله کردید و شروع به بمباران شهرهای ایران نمودید و البته تلفات و خساراتی بیار آمد. ما برابر وظایف نظامی خود دفاع کردیم و به محض اینکه از تهران دستور متارکه جنگ رسید، هنگ مستقر در انزلی از دفاع نیز خودداری کرد، اما متأسفانه بمباران ادامه یافت و عده زیادی از نظامیان و حتی غیرنظامیان بی دفاع کشته شدند...

بازجو پرسید: شما شخصاً چند گلوله به سوی نیروهای ما تیراندازی کردید؟! [!]

سرگرد معتضد پاسخ داد: من پزشک هستم و اقدام به تیراندازی نکردم، زیرا سرگرم رسیدگی به مجروحین بودم و اسلحه‌ای که همراه داشتم قابلیت جنگی ندارد. پرسیده شد: برای جنگ با ما چه تدارکاتی پیش‌بینی شده بود؟

پاسخ شد: ابدأ تدارکاتی فراهم نشده بود و خیال دولت ایران آسوده بود که از جانب شوروی همسایه نیرومند ما حمله‌ای به خاک ایران دوست نخواهد شد. بازجویان پرسیدند: چه تعداد افسر آلمانی در لشکر ۱۱ به خدمت اشتغال داشتند؟

سرگرد با خنده گفت: من در تمام طول مدت خدمتم در لشکر ۱۱ حتی یک نفر آلمانی به چشم ندیده‌ام و تعجب می‌کنم که چنین تصویری دارید. به دلیل چندبار تیراندازی توپخانه ساحلی ایران به سوی کشتی‌های ارتش شوروی، بازجویان که توپچی‌ان ایرانی را قابل نمی‌دانستند گمان می‌بردند که افسران آلمانی اداره توپخانه ایران را برعهده دارند. (۶۱)

بازجوی سیاسی در این جا گفت:

شما که اظهار می‌دارید علیه نیروهای شوروی اقدام به تیراندازی نکرده‌اید و از احساسات دوستانه خود و مردم ایران نسبت به کشور ما صحبت می‌کنید آیا حاضر هستید در جهت مبارزه با فاشیسم خونخوار هیتلری که دشمن مشترک کشور ما و شماست با ما همکاری کنید؟

پاسخ داده شد: همکاری برابر مقررات و سنن و عادات متداول در ارتش‌های جهان از نظر معالجه مجروحین و بیماران ارتش شوروی در بازداشتگاه برای من میسر و مایه کمال خشنودی است.

بازجو تبسم‌کنان گفت: منظور ما این نوع همکاری نیست. البته از مساعدت شما در طول مدت بازداشت نسبت به معالجه و درمان مجروحین و بیماران متشکریم ولی ما مایلیم بدانیم آیا در موارد بیشتر و گسترده‌تری می‌توانید با ما همکاری کنید؟

سرگرد معتضد پاسخ داد: معمولاً یک افسر و یک نظامی که تابع دیسپلین و

مقررات و دستورات نظامی است، حق ندارد به صورت شخصی و انفرادی و از سوی خود، قول هیچ همکاری حتی به سازمان‌های خصوصی و بنگاه‌ها یا افراد عادی را حتی در داخل کشور بدهد چه رسد به یک کشور خارجی: به عنوان مثال اگر من بخواهم بعد از ظهر در یک بیمارستان یا یک درمانگاه به خدمت بپردازم، باید قبلاً موافقت مقامات مافوق خود در ارتش را کسب کنم. بنابراین همکاری در صورتی میسر است که از سوی مقامات مافوق در ارتش و برابر قراردادهای رسمی دو دولت اجازه آن صادر شود. به این معنی که مثلاً هرگاه امروز ارتش ایران تصمیم بگیرد در کنار ارتش سرخ به جنگ با یک دشمن ثالث مثلاً آلمان بپردازد، بدیهی است که ما افسران ایرانی طبق دستورها و تصمیمات ارتش، کلیه فرامین لازم را اجرا خواهیم کرد.

بازجو صحبت سرگرد را قطع کرد و گفت: هدف این نیست فرض می‌کنیم حادثه‌ای پیش آمد که آلمان‌ها ایران را اشغال کردند و نیاز بدان شد که افسران ایرانی و افسران شوروی بالاتفاق و به صورت محرمانه ناچار شوند در خانه‌ها و محل‌های امن پنهان گردند و به جنگ غیرنظامی (پارتیزانی) علیه آلمانی‌های فاشیست بپردازند. آیا شما حاضر هستید عده‌ای از افسران ما را در مطب یا خانه خود پنهان کنید و همراه آنان علیه نازیها مبارزه کنید؟

دکتر معتضد در پاسخ اظهار داشت:

متأسفانه نه. زیرا این اقدام یک اقدام سیاسی است و افسران ایرانی در چهارچوب انضباط نظامی اجازه ندارند به صورت ابتکار عمل خصوصی، وارد این نوع فعالیتها شوند. حال اگر کشور به وسیله بیگانگان اشغال شد و دولت و ارتش تشخیص داد بدیهی است نه تنها من بلکه همه ایرانی‌ها به جنگ علیه اشغالگران اقدام خواهند کرد. گذشته از آن من پزشک هستم و میل ندارم مطب و محکمه من به مکانی تبدیل شود که جنبه پزشکی و خدمات عام‌المنفعه خود را از دست بدهد.

- بنابراین در این نوع زمینه‌ها حاضر به همکاری با ما نیستید؟

- خیر.

- و میل دارید در بازداشتگاه بمانید؟

- بله ولی حاضر هستم بیماران و مجروحین شما را مانند افسران و سربازان بیمار و مجروح ایرانی که در بازداشتگاه به من مراجعه می‌کنند تحت درمان و معالجه قرار دهم. (۶۱ مکرر)

توجه به این نوع بازجویی و نحوه پرسش و پاسخ و درخواست کمیسرهاى سیاسى ارتش سرخ حکایت از آن می‌کند روسها علی‌رغم مفاد صریح و روشن کنوانسیون ژنو، افسران اسیر ایرانی را مورد بازجویی‌های خارج از قواعد و اصول و مقررات بین‌المللی و متعارف قرار داده و به لطائف‌الحیل به آنان پیشنهاد همکاری می‌کردند. نحوه سئوالها و درخواست که از افسر اسیر ایرانی خواهان خانه امن برای نگاهداری پنهانی افسران شوروی و در حقیقت جاسوسان آن کشور می‌شوند، گویای یک استعلام و نظرخواهی برای دریافت میزان آمادگی ذهنی یک افسر اسیر برای همکاری‌های گسترده می‌باشد. پاسخ معقول و منطقی و قانونی و منطبق با مقررات بین‌المللی این افسر ارشد اسیر ایرانی دلیل آن نیست که بینگاریم سایر افسران اسیر و از جمله افسران اسیر جزء جوان‌سال‌تر و کم‌تجربه‌تر نیز توانسته باشند با چنین پاسخهایی، کمیسرهاى سیاسى ارتش سرخ را از سر باز کنند.

جای تردید نیست که عده زیادی از افسران ایرانی که بعدها به فرقه دمکرات آذربایجان پیوستند یا در زمره هواداران سرسخت کمونیسم درآمدند و بعضی از آنان پس از فرار ایران به گروه مأمورین رسمی کا.گ.ب. [در آن روزگار N.K.V.D] ملحق شدند، از جمله کسانی بودند که در طول ماههای اسارت به وسیله کمیسرهاى سیاسى ارتش سرخ و بازجویان N.K.V.D پخته و انتخاب شدند و از طریق شستشوی مغزی کامل و به ویژه با توجه به نارضایی‌هایی که از زندگی خود در نظام استبدادی و گيج و گنگ مرتجع سلطنتی داشتند راه جدیدی را برگزیدند که در فرجام به نیستی و یا نگون‌بختی و رسوایی آنان خاتمه یافت.



صولت السلطنه هزاره

فصل دوم

شورش صولت السلطنه هزاره و تشکیل مجدد لشکر خراسان

بدین ترتیب در طول ماههای مهر تا بهمن ۱۳۲۰، اوضاع و احوال خراسان هم مانند نقاط ایران به تدریج آشفته و بحرانی شد و فتنه و آشوب همه جا را فرا گرفت. این پیامد بیهوده نبود. واژگونی نظام دیکتاتوری خردکننده و منکوب‌کننده رضاخان، خلاء قدرت گسترده‌ای به دنبال داشت و به دلیل ساختار بدوی جامعه آن روز ایران که هنوز ایل سالاری از آن رخت برنسته بود، عده‌ای از ایل سالاران که البته همه بدون استثنا منزله، دامن نیالوده و خدمتگزار کشور نبودند به دستاویزهای گوناگون به بلوا برخاسته بودند. شکی نیست که نظام دیکتاتوری رضاشاه به دلیل ستمگری و آزارپیشگی مأمورین شهربانی و نظامی، سلب مالکیت اراضی از بسیاری از مالکان بزرگ و متوسط، تخته‌قاچو کردن عشایر، سیستم سرکوبگری هر ناراضی به هر ترتیب، مفاسد و معایب فراوانی به دنبال خود باقی گذاشته بود؛ اما ساده‌اندیشی است که بینگاریم همه کسانی که در آن ماههای بحرانی که بیگانگان کشور را اشغال و مردم را دچار رنج و تعب کرده بودند آرمانهایی صرفاً انسانی و ضد ستمشاهی و در جهت منافع عمومی داشتند.^(۱)

بسیاری از شورشگران به خود حق می‌دادند در برابر آنچه که شاه حریص و طماع و مأمورین بلندپایه و دون‌پایه او در طول بیست سال از آنان ستانده بودند، مردم بی‌دفاع را بیازارند یا اموال و نقدینه‌های دولتی و غیردولتی را به یغما برند.

ادارات دارایی، بانکها، تحدید تریاک و انحصار دخانیات از جاهایی بود که

موجودیهای آنان به عنوان مصادره، به راحتی حیف و میل می شد. همچنان که تجربه نشان داده است در هر بلوا و آشوبی، عده زیادی نه بر سبیل آرمانخواهی و مبارزه با ظالم، بل برای پرکردن کیسه های خود و دست و پا کردن کلاهی از نمذ موجود، به معرکه می شتابند. در خراسان نیز ایل سالارانی که تفنگهای بر زمین فرو ریخته سربازان و امنیه ها را به دست گرفتند، و به شورش و بستن راهها و حمله به شهرها پرداختند، بیشتر از این زمره افراد بودند که زیر شعارهای ظاهراً مردم پسندانه، و نیز در طلب بازپس گرفتن املاک و دارایی های منقول و غیرمنقول خویش، به مردمان بی دفاع و بی دست و پای فرو دست نیز ستم روا می داشتند.^(۲)

یکی از مهم ترین انگیزه ها و اسباب شورشهای پس از رویداد سوم شهریور که شاید بتوان گفت در بعضی از مناطق ایران حتی یورش نیروهای بیگانه را تحت الشعاع قرار داد، حس کین خواهی و تلافی جویی نسبت به رفتار ظالمانه مأمورین دولتی در دوران بیست ساله بود.

اختیارات نامحدودی که نظام دیکتاتوری رضاشاه در طول بیست سال تداوم خود به امیران ارتش و فرماندهان لشگرها و فرماندهان نظامی برای سرکوب عشایر اعطا کرد، زیر لفاف برقراری امنیت به فاجعه ای بدل شد و چون اینگونه اقدامات خالی از آزمندیها و شائبه های مالپرستی و غارتگری عده ای از امیران و نظامیان عالی رتبه نبود به خانه خرابی و نگون بختی هزاران هزار خانواده عشایری و روستایی کشور منتهی گردید.^(۳)

در مشرق ایران رفتار ظالمانه و شقاوت آمیز سرتیپ البرز با عشایر ابوابجمعی سردار عبیدوریگی و طایفه نارویی و دستور کشتن عده زیادی از بلوچها پس از آن که قرآن مهر کرده را برای آنان ارسال داشته بود و متعاقب تسلیم اختیاری بلوچهای قلعه کوهک، صفحه سیاهی در تاریخ ایران بوجود آورده بود.^(۴)

سرتیپ البرز با نقض سوگند خود به قرآن و کشتن عده زیادی از بلوچها که به نظامیان خود دستور داده بود آنان را با سرنیزه به قتل برسانند، خاطره دردناکی در

بلوچها ایجاد کرده و اعتماد عشایر را برای همیشه نسبت به قولها و مواعید فرماندهان ارتش سلب کرده بود. (۵)

در همان دوران عده‌ای از فرماندهان نظامی مانند امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی و سرتیپ محمد نخجوان با اتخاذ روش ملایم و مذاکره و مهربانی نسبت به رؤسای عشایر بدون خونریزی و کشتار، نظم و امنیت را در مناطق قلمرو فرماندهی خود برقرار می‌کردند. غالباً خونریزی و کشتار به وسیله کسانی ایجاد می‌شد که دستگیری و اعدام، و ریشه‌کن ساختن خانمان بعضی از خوانین و ایل سالاران را به مثابه فرصتی برای کسب درآمدهای مالی به نفع جیب خود، به غنیمت می‌شمردند. اینگونه منفعت‌جویی‌های کاسبکارانه به تضاد شدید عناصر ایلیاتی با سازمان دولتی و قشون و تلافی‌جویی و کین‌خواهی در اولین فرصت پیش‌آمده مانند شهرپور ۱۳۲۰ می‌انجامید.

به شورش صولت السلطنه هزاره نیز از این دیدگاه باید نگریست.

در زمستان سال ۱۳۲۰ صولت السلطنه هزاره یکی از خوانین متنفذ خراسان و از سرکردگان ایل هزاره (پسر شجاع‌الملک) به خاطر مسائلی که پیرامون ضبط املاک خود در دوران بیست‌ساله به وسیله دولت داشت دست به شورش زد و سواران مسلح او (که با سلاح ریخته شده به وسیله سربازان در بیابانها یا تفنگهای گرفته شده از ژاندارمها مجهز شده بودند) تربت‌جام را اشغال و سپس طیبات (تایباد) را تصرف کردند و طولی نکشید که فریمان نیز به دست مردان مسلح او افتاد. (۶)

از سوی دیگر فرج‌بیگ بیچرانلو از ایل سالاران اکراد بیچرانلو و سیف‌کانلو و جیرستان، شهرهای شیروان و سپس بجنورد را با مردان تفنگدار خود اشغال کرد و در صدد تصرف شهر قوچان برآمد. (۷)

صولت السلطنه در اوایل دوران سلطنت رضاشاه از جمله نمایندگان مجلس شورای ملی بود و بعدها به دلیل نشر کتاب آقایگف سر جاسوس شوروی در ایران که در صفحات آن صولت به قاچاق اسلحه از شوروی به قندهار و بلوچستان انگلیس و

دریافت پول از مأمورین شوروی متهم شده بود، دستگیر شد. مدتی در تهران زندانی بود و بعد شامل قانون مبادله املاک شد بدین معنی که به جای املاک او در خراسان املاکی در یزد و خفر و فیروزآباد و کنار رود کرخه به وی واگذار گردید.^(۸)

پس از حادثه سوم شهریور، خوانین فارس به سرزمین خود بازگشتند و بر سر اراضی خود رفتند و دست صولت‌السلطنه از آن اراضی کوتاه ماند. بنابراین وی به تهران آمد و مدتی در طلب بازپس گرفتن املاک خود بود و چون موفق نشد به خراسان رفت و شروع به گردآوردن مردان مسلح هزار به دور خود کرد.

عمده علت موفقیت صولت‌السلطنه و دیگر ایل‌سالاران خراسان در شورش زمستان سال ۱۳۲۰، اشغال کشور به وسیله نیروهای شوروی و انگلستان، پراکندگی نیروهای ارتشی و ژاندارمری، نبود استاندار در محل و عدم رضایت عمومی مردم کشور از سیاستهای اختناق و سرکوب‌گور و بیرحمانه رژیم رضاشاه بود.

شورش صولت‌السلطنه علی‌رغم چند اعلامیه پرطمطراقی که صولت‌السلطنه در مشهد و خراسان منتشر کرد و با بیان واقعیاتی از ظلم و ستمگری رضاشاه و غصب املاک مردم به وسیله او و فقر و تهیدستی و نگون‌بختی اکثریت اقشار جامعه کوشید به شورش خود یک زیربنای اجتماعی و ایدئولوژیکی بدهد، بیشتر جنبه شخصی و قدرت‌نمایی برای استرداد املاک و اموال غیرمنقول و در عین حال جبران مافات گذشته او را داشت و بعید به نظر می‌رسد انگیزه‌هایی چون چشم داشتن به فتوحات نازیها در خاک شوروی و امید جلب حمایت آلمان از طریق مناسبات دوستانه شخصی با نماینده فروش اتومبیل‌های آلمانی در ایران و نیز کوشش برای تغییر نظام کشور ملثم صولت‌السلطنه بوده باشد.^(۹)

کمااینکه روسها نیز حمایتی از او نمودند و سخنانش را جدی نینگاشتند.^(۱۰) نیروهای شورشی صولت‌السلطنه و دیگر مؤتلفان او در بدو امر موفق شدند تعدادی از پاسگاههای ژاندارمری را تصرف کنند که البته این امر به خودی خود اهمیت چندانی نداشت. زیرا پاسگاهها در نواحی دور از هم، با امکانات بسیار ابتدایی و اغلب با

استخدام عناصری از میان عشایر یا روستائیان محل، به حفظ و حراست راهها و دهات اشتغال داشتند. امنیه‌ها در آن دوران از مفلوک‌ترین مأموران دولت بودند و بیشتر شهرتی که در مورد اخذ مرغ و خروس روستائیان و رشوه‌خواری و حق و حساب‌گیری امنیه‌ها شهرت می‌یافت، ناشی از استیصال وحشتناک آن موجودات نگون‌بخت بود که ماهانه بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ ریال حقوق می‌گرفتند و در زاغه‌های کثیف و مخروبه‌ای به نام پاسگاه زندگی می‌کردند. درازدستی ژاندارمها نتیجه طبیعی فقر و فاقه و تهیدستی شان بود. برای رساندن آب به پاسگاهها به رحم و فتوت رانندگان تانکرهای نفتکش و کامیونهای باربری تمسک می‌شد و هیچ‌گونه وسیله تماس مخابراتی با مراکز گروهان و گردان و هنگ در میان نبود. (۱۱)

مهم‌ترین پیامد شورش صولت السلطنه هزاره در خراسان که می‌توان آن را یک شورش کور با اغتنام فرصت از آشفتگی اوضاع کشور انگاشت، تشکیل مجدد لشگر شرق و این بار با عنوان جدید لشگر هشتم خراسان بود که در روز ۶ بهمن ۱۳۲۰ جامه عمل پوشید و سرهنگ بیگلری یکی از افسران ارشد ارتش در رأس واحدهایی از پادگان مرکز وظیفه تأسیس آن را عهده‌دار شد. (۱۲)

به نسبت لشگرهای آذربایجان و گیلان و کرمانشاهان و دیگر استانهای مهم سرحدی، لشگر خراسان بسیار زودتر از نو متشکل شد و بدیهی است هم روسها و هم انگلیسیها که مایل نبودند در مجاورت مرزهای آنها در منطقه حساس خراسان، اغتشاش و بلوا وجود داشته باشد از شکل‌پذیری مجدد لشگر هشتم و اعاده نظم و امنیت در خراسان استقبال کردند.

هرگاه آن لشگر تأسیس نمی‌شد و به خراسان اعزام نمی‌گردید، روشن است که یگانهای روسی و آسیایی شوروی مستقر در خراسان می‌بایستی وظیفه برخورد با عشایر و ایلات و آرام ساختن آنها را به عهده بگیرند و خود را در جنگی بیهوده، پرهزینه و پرتلفات درگیر سازند.

واحد نظامی که از تهران برای اعزام به خراسان مأمور گردید، ستونی به استعداد

نفری یک تیپ به صورت محمول با استفاده از ۳۱ کامیون بدفورد و ۲۲ دستگاه کامیون زیس بود که فرماندهی آن با سرتیپ محمد نخجوان بود. او بین سالهای ۱۳۰۵-۱۳۰۸ در عملیات جنگی قشون علیه عشایر خراسان و بلوچستان شرکت کرده بود.

در مراسم اعزام این تیپ، شاه شخصاً حضور یافت و برای افسران و سربازان سخنرانی کرد و از نظر اهمیت موضوع و برای اطمینان کامل سرلشگر نقدی فرمانده لشگر دوم تا سبزوار همراه ستون رفت و از آنجا به تهران بازگشت. (۱۳)

همزمان با اعزام نیرو بود که علی منصور نخست‌وزیر پیشین به سمت استاندار خراسان منصوب شد و تحت حفاظت عده‌ای از نیروهای نظامی وارد مشهد شد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا نیروهای صولت‌السلطنه و متحدان او که گویا بیشتر راههای منتهی به مشهد را در دست داشتند و حتی امنیه‌ها نیز پاسگاههای کوچک خود را از ترس سقوط آن پاسگاهها به وسیله عشایر ترک کرده بودند، به نیروهای دولتی و شخص علی منصور حمله نکردند و مانع از ورود منصور و تیپ اعزامی به مشهد نشدند؟

در این مورد می‌توان با توجه به مدارک و مستندات و مشاهداتی که از مطلعین باقی مانده است این دلیل را آورد که صولت‌السلطنه و دیگران به خوبی می‌دانستند که از حمله به نیروهای تیپ اعزامی طرفی برنخواهند بست و حملات نفرات ایلیاتی آنان به یک واحد منظم که به وسیله توپخانه و مسلسل سنگین و زرهپوش حمایت می‌شد به نتیجه خوبی نخواهد رسید.

دیگر آن که قدرت خارجی برتر که در آن ماهها خواهان برقراری نظم و آرامش در نواحی مجاور هندوستان بود، از شورش ایلات حمایت نمی‌کرد و این بار برعکس وقایع ماه شهریور ۱۳۲۰، خواهان اعاده نظم و آرامش به وسیله نیروهای دولتی ایران بود. دلیل سوم آن که سرتیپ محمد نخجوان افسری مجرب در امور عشایری و جنگهای محلی بود. و عامل مهمتر اینکه این بار ارتش نه با ارتشهای منظم و مجهز خارجی بلکه با یک نیروی شورشگر ایل سالاری مقابله می‌کرد و احتمال غلبه آن بر شورشیان بسیار بود. (۱۴)

کلرمونت اسکرین در این مورد سطور زیر را به صفحات تاریخ ایران اضافه

می کند:

«شورش محلی که ما را ناچار کرده بود در آخرین مرحله مسافرت به مشهد به وسیله افرادی از ارتش سرخ اسکورت شویم، تحت رهبری خان قبیله باخزر ساکن مرز افغانستان بود که صولت السلطنه هزاری نامیده می شد و برادرش منتصر نیز در رهبری این شورش سهیم بود. آنها به وسیله هواداران خود در مشهد اعلام کردند هدف آنها آزاد کردن دهقانان خراسان است.

هدف اصلی او فشار آوردن به حکومت مرکزی بود تا املاک مرزوعی باارزشی در منطقه فریمان واقع در هشتاد کیلومتری مشهد سرراه مشهد به هرات به دست آورد. این املاک را شاه فقید [رضاشاه] مصادره کرده بود و در آن برای خود دهکده نمونه ساخته و آن را با تالار شهر، کارخانه مجلل، حومه پرباغ و درخت و حتی یک کارخانه قالی بافی کامل کرده بود. همه کارکنان و وسائل تأمین این ها را هم از مشهد آورده بود. شایعاتی در گرفته بود که بافندگان را شبها در اطاقی محبوس می کردند تا نتوانند بگریزند و به زاد و بوم خود برگردند. قسمت عمده شورشیان به وسیله تفنگها و تجهیزات پادگان فراری مشهد که پنج ماه پیش به دست روسها افتاده بود مجهز شده بودند. شورشیان، فریمان و سنگ بست را که بر ملتقای راه زاهدان - مشهد، و تهران - مشهد مسلط است و در چهل کیلومتری جنوب مشهد قرار دارد اشغال کردند. در حالی که منتصر با نیروی جداگانه از مشرق تربت حیدریه را تهدید می کرد. مشهد نگران وضع بدتری بود و مردم آن باور داشتند که روس و انگلیس پشت سر این شورش هستند. و صولت و برادرش نیز این افسانه را انکار نمی نمودند.

اما پیروزی آنها کوتاه مدت بود. باید بخاطر داشت که وقتی استاندار برای اشغال پست استاندار می رسید، ستونی از ارتش دولتی همراه با تانکهای سبک و خمپاره انداز او را بدرقه می کرد. مردم کوچه و بازار مشهد نگران آن بودند که چه پیش خواهد آمد. علی منصور حتماً گزارش مناسبی به ستادها داده بود، زیرا کمتر از دو هفته بعد، افسری که بخصوص من و د، از بددن او خوشحال بودیم. برای اداره فرماندهی ستون بر ضد شورشیان به مشهد آمد. این افسر سرتیپ محمدخان نخجوان بود، ما او را می شناختیم و دوست داشتیم؛ زیرا در یکی از تعطیلات پائیز سال ۱۹۳۰ که برای کوهنوردی به «سرحل» رفته بودیم مهمان او شدیم. او در مبارزه سرلشگر امان الله میرزا جهانبانی، بر ضد ایلات شورشی دمانی و بامری نقش مؤثری داشت و بیاد می آورم که چگونه تاکتیکهای او بر ضد بلوچها در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۲۹ مؤثر شده بود و انتظار می رفت که در اینجا هم موفقیتی بدست آورد. زیرا او فرمان قلع و قمع شورش هزاره ای را صادر کرده بود.

من از آمدن و اقدامات او ناامید نبودم، او یگراست به طرف قلعه سنگ بست که به نظر او از لحاظ نظامی موقعیت اصلی را داشت، رفت. با خمپاره اندازهای خود دیوار آن را شکافت و بعد از نبردی شدید آن را فتح کرد و قسمت عمده قوای شورشیان را سرکوب نمود. آنها را تا نزدیکی های مرزهای افغانستان دنبال کرد و قسمت عمده ای از املاک فریمان را پس گرفت. صولت السلطنه به قلعه طبیعی کلات نادری پناه برد. این قلعه که در مرز روسیه است دژ کوهستانی ناپلئون قرن هیجدهم ایران یعنی نادرشاه بوده است. اگر ارتش سرخ جلوی اقدام

نیروهای ایران را در مناطق مرزی می‌گرفت صولت در اینجا درامان می‌بود. اما پیمان سه‌جانبه در عرض یک شب این وضع را دگرگون کرد. به سرتیپ نخجوان اجازه داده شد نیروی خود را بکراست به منطقه مرزی درجز (دره گز) و سرخس ببرد و رهبر شورشیان را محاصره کند. رهبر شورشیان در اواخر ماه مارس تسلیم و به تهران فرستاده شد. به سرتیپ نخجوان همچنین اجازه داده شد که نظم را در دو منطقه مغشوش دیگر برقرار کند. یکی از این مناطق درجز (دره گز) بود که از آن جا راه آهن ماوراء خزر بخوبی دیده می‌شد و دیگری شیروان بین قرچان و بجنورد بود. این موفقیت‌ها حیثیت حکومت ایران را احیاء کرد. آن هم نه به خاطر این که شورشیان کم‌تجهیزات و بی‌انضباط را شکست داده‌اند، بلکه بدان جهت که حسن‌نیت روسها کار را تسهیل نمود. این اخبار برای ستاد کل بریتانیا خبر خوشی بود. زیرا بخش شمالی راه شرقی رساندن اسلحه را از تهدید خطرناکی رها ساخت. اما هجومهای سرخود در بخش جنوبی ادامه داشت. به رانندگان کامیونهای حمل و نقل وسایل و دیگران شلیک می‌کردند و در بسیاری از موارد اموال آنها را غارت می‌نمودند.^(۱۵)

در طی مدتی کوتاه واحدهای اعزامی موفق شدند در نواحی مختلف خراسان زد و خورد با عشایر شورشی را با موفقیت به پایان برسانند و وضع بحرانی خاصی را که در آن استان پیش آمده بود تغییر دهند.

در واقع انعقاد قرارداد سه‌جانبه بین ایران و شوروی و دامن‌گستر شدن هر چه بیشتر جنگی که در روسیه ادامه داشت، ایجاب می‌کرد که متفقین از تز برقراری آرامش در نقاط مختلف ایران و تثبیت سیاسی اوضاع کشوری که آن را به زور اشغال کرده بودند حمایت کنند.^(۱۶)

بدین ترتیب لشگر هشتم مشهد موفق شد اوضاع را به حال عادی بازگرداند و دیگر بجز حوادث کوچک راهزنی در جاده‌های دوردست، موضوعی که موجب نگرانی دولت مرکزی و مأمورین سیاسی روس و انگلیس باشد جلب توجه نمی‌کرد. روسها در طول راه تهران تا مشهد چندین جا مراکز استقرار نیرو داشتند که سمنان و شاهرود در میان این مراکز از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. در آن زمان راه آهن سراسری ایران در بخش شمال شرقی خود از شاهرود فراتر نمی‌رفت، یعنی عملیات احداث راه آهن تا پیش از حادثه سوم شهریور تا شاهرود رسیده و در آنجا متوقف مانده بود.^(۱۷)

مسافرینی که از تهران به مشهد می‌رفتند در شاهرود به وسیله پست بازرسی ارتش شوروی متوقف می‌شدند و از آنان تحقیقاتی به عمل می‌آمد.

در طول سالهای پس از ۱۳۲۰، نیروهای ارتش شوروی مستقر در خراسان به تدریج جنبه جنگی و عملیاتی خود را از دست دادند و به واحد لجستیکی و تدارکاتی مبدل شدند.

هر چه در صحنه‌های نبرد شوروی، روسها بیشتر بر مهاجمین آلمانی غلبه می‌کردند، نیروها و تجهیزاتشان در خراسان کمتر می‌شد و دیگر خراسان آن اهمیت ماههای اول اشغال را نداشت و تنها حفظ خطوط ارتباطی میان هندوستان و شوروی برای ادامه زنجیره‌ای حرکت دائمی کاروانهای حامل کمکهای نظامی بریتانیا مورد نظر بود.

در مشهد سرکنسولگریهای شوروی و انگلستان، به تقلید از آنچه که دیپلماتهای آلمان نازی و کنسولگریهای آن کشور در سالهای قبل از رویداد سوم شهریور انجام می‌دادند، فعالیتهای پر دامنه‌ای را در جهت تبلیغات البته ضد نازی شروع کرده بودند. تعریف و تمجید از پیروزیهای سپاهیان شوروی در جنگ بزرگ میهنی روسیه و مجاهدتهای سپاهیان انگلیسی و متفقین آنها در دیگر مناطق جهان محتوای اصلی این تبلیغات بود که با توزیع انواع نشریات توأم بود. روسها سینمایی در شهر مشهد اجاره کرده بودند. در این سینما فیلمهای تبلیغاتی و پر از صحنه‌های حماسی جنگ به نمایش گذارده می‌شد. روسها همچنین در خانه فرهنگی خود موسوم به وکس قرائت‌خانه و کلاسهای آموزش زبان روسی دایر کرده بودند. (۱۸)

انگلیسیها فیلمهای انگلیسی با زیرنویس فارسی را در چند سینمای محدود شهر به نمایش می‌گذارند و در شعبه انجمن فرهنگی بریتانیا، کلاسهای آموزش زبان انگلیسی، قرائت‌خانه و دیگر شعب و دوایر جذب جوانان ایرانی را دایر کرده بودند.

پیدا است که با توجه به فقر فرهنگی آن روز کشور و نبود هیچ‌گونه وسایل وقت‌گذرانی در شهرستانها، اینگونه مؤسسات به خوبی می‌توانستند عده زیادی از

ایرانیان به ویژه جوانان را به سوی خود جلب کنند. در میان این جوانان، افسران لشکر جدیدالتأسیس خراسان که بیشتر اوقات خود را در ساعات پس از یک بعدازظهر به بیکاری می‌گذراندند نیز دیده می‌شدند. آن روزها دوران دوستی و همکاری روسها و انگلیسیها و آمریکاییها بود و مشهد نیز به یک تهران کوچک شباهت یافته بود. دیپلماتها و نظامیان هر دو دولت، برخوردارهای دوستانه و مهربانانه‌ای با یکدیگر داشتند.

یک روزنامه‌نگار آمریکایی منظره آن روز تهران پایتخت کشور را چنین توصیف کرده است:

«سربازان بریتانیایی با شلوار کوتاه و پیراهن‌های آستین‌کوتاه، نظامیان ممالک متحده آمریکای شمالی با شلوار دراز و پیراهن آستین‌بلند و سربازان روسیه شوروی با لباس طوسی‌رنگ و کلاههای دارای نشان ستاره سرخ در خیابانهای تهران پایتخت ایران دوش به دوش همدیگر رفت و آمد می‌کنند. ایران در دنیا یگانه سرزمینی است که قوای روسی و آمریکایی و بریتانیایی با هم و پا به پای هم روزانه کار می‌کنند. از روی کوهها و دره‌ها و جلگه‌های ایران است که مواد وام و اجاره^(۱۹) حمل و نقل می‌گردد. آمریکایی‌ها مواد را وارد می‌کنند. بریتانیایی‌ها امنیت را تأمین می‌کنند و روسها مواد را تحویل گرفته و برای رفقای خود که در میادین جنگ با نازیها هستند ارسال می‌دارند. تهران مرکز همکاری ملل متفق می‌باشد و همچنین محل حل مسائل عمده و برطرف کردن سختی‌های جهت اتفاق ملل متحد می‌باشد.»^(۱۹ مکرر)

اما در زیر این شعارهای تبلیغاتی از همان نخستین روزهای ورود متفقین به ایران، کشمکش پنهانی میان دول انگلوساکسون و شوروی جریان داشت که از همان روزهای اول اشغال ایران ایجاد شده بود.

در ۲۸ شهریورماه / ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ گزارش تلگرافی دریفوس وزیرمختار آمریکا در ایران به وزارت امورخارجه آمریکا در واشنگتن این خبر مهم و درخور تعمق را در برداشت که

«کنسول انگلیس در تبریز به سفارت خود اطلاع می‌دهد که روسها در تبریز به آرامنه و عناصر تجزیه‌طلب دیگر، لاقفل روی موافق نشان می‌دهند. در این مورد مطلب جالب و پرمعنی این است که سفیرکبیر شوروی به وزیر امورخارجه توصیه کرده که انتخابات مجلس تجدید گردد

و در سراسر ایران به حکومت‌های محلی اختیارات بیشتری داده شود.^(۲۰)

مخابره این تلگرام کنجکاوی وزارت امور خارجه آمریکا را برانگیخت. در دوم مهر ماه ۲۵/ سپتامبر، کردل هال وزیر امور خارجه آمریکا طی تلگرامی به تهران خواهان کسب اطلاعات بیشتری در مورد عملیات روسها شد:

«خواهشمند است راجع به اظهار علاقه روسها نسبت به آرامنه و نهضت‌های تجزیه طلب دیگر و اینکه آیا قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد بین این قبیل فعالیت‌های شوروی و موافق و اطمینان‌هایی که شوروی راجع به تمامیت ارضی ایران داده است، تباین وجود دارد، وزارت خارجه را کاملاً مطلع نمائید.^(۲۱)»

در ملاقات مورخ روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۱/ اول مهر ۱۳۲۰، علاقه شوروی به نهضت‌های تجزیه طلبانه استان آذربایجان مورد بحث و گفتگوی ایدن وزیر امور خارجه انگلیس و سفیر کبیر شوروی در لندن (مائیسکی) قرار گرفت.

«امروز بعد از ظهر هنگامی که سفیر کبیر شوروی به ملاقات من آمد، من راجع به وضع آذربایجان ایران با جناب ایشان صحبت کردم. استنباط می‌کنم که نهضتی خاصه در میان اقلیت آرامنه به منظور تجزیه استان آذربایجان ایران و الحاق آتی آن به اتحاد شوروی وجود دارد و نگرانی فوق‌العاده‌ای وجود دارد که مبادا مقامات نظامی شوروی در تبریز تمایلات تجزیه طلبی را تشویق کنند.

معلوم شد که فوای شوروی در بدو ورود، افراد متفرقه ارمنی را برای حفظ نظم آذربایجان مسلح نموده و سپس اسلحه را از آنان پس گرفته‌اند. در حدود اول سپتامبر (دهم شهریور) میتینگ بزرگی در فضای باز در تبریز تشکیل شده که در آن بیشتر آرامنه شرکت کرده و جداً خواستار شده‌اند که آذربایجان مستقل گردد و بعداً با اتحاد شوروی فدراسیون تشکیل دهد ولیکن مقامات نظامی شوروی عاقلانه از تشکیل میتینگ علنی دوم که برای همان منظور تشکیل می‌شد جلوگیری کرده‌اند. معیناً نام‌های به این منظور (تجزیه آذربایجان و فدراسیون آن با شوروی) منتشر شده است.»

ایدن تأکید کرد:

«به نظر من آنچه از همه مهمتر است این است که دولت شوروی از جنبش خودمختاری آذربایجان هیچگونه تشویقی به عمل نیاورد. چنین تشویق در ترکیه و جمعیت‌های مسلمان در سایر مناطق ایران، اثرات بسیار نامطلوب و تأسف‌آوری خواهد داشت.»

مائیسکی سفیر کبیر شوروی در لندن به ایدن اطمینان داد که دولت متنوع وی چنین منظوری ندارد. ایدن از او خواست نظر وزارت امور خارجه انگلستان را تلگرافی به اطلاع مسکو برساند.^(۲۲)

دریفسوس در گزارش بعدی مورخ چهارم مهر / ۲۶ سپتامبر نگرانی «بولارد» وزیرمختار انگلیس در تهران را نسبت به اوضاع شمال ایران منعکس کرد. بولارد به او گفت که دولت مرکزی از درآمد سرشار خواربار و محصولات دیگری که در گذشته از استانهای غنی و پراهمیت شمالی دریافت می‌داشت محروم شده است.

روسها در شمال ایران، بنزین‌هایی را که به وسیله کامیون حمل می‌شد توقیف کرده بودند، دو خط تلگرافی تبریز را در اختیار گرفته و از ایجاد ارتباط به وسیله دو خط آزاد دیگر جلوگیری می‌کردند.

کنسول انگلیس در تبریز به بولارد گزارش داده بود درهای زندان باز شده و خانه‌های مردم و محصولات آنها به تصرف روسها درآمده و دسایس سیاسی آغاز شده و اراذل و اوباش به غارت و چپاول پرداخته‌اند و روسها نسبت به عناصر تجزیه‌طلب روی موافق نشان می‌دهند.

دریفسوس گزارش دکتر کوچران پزشک میسیون مذهبی آمریکا در تبریز را هم منعکس کرده بود که پس از ورود نیروهای شوروی، ابتدا عده‌ای از «اراذل و اوباش ارمنی و ترک» دست به غارت زده و مخصوصاً محل سکونت آلمانی‌ها و خانه‌های ایرانیهای فراری (به تهران) را چپاول کردند.

با آن که بنا به گفته کوچران وضع از نظر امنیت عمومی به خوبی گردآئیده بود اما وی تأیید می‌کرد که دسیسه و توطئه رواج کامل دارد و روسها نسبت به تمایلات آرامنه و عناصر دیگر تجزیه‌طلب علناً روی موافق نشان می‌دهند.

دریفسوس متذکر شده بود که سفیرکبیر شوروی به ایرانی‌ها توصیه کرده انتخابات را تجدید کنند و به استانها استقلال داخلی بیشتری بدهند.

دریفسوس خاطر نشان ساخته بود روسها با دسایس و توطئه‌های سیاسی خود و خودداری از استقرار مجدد ارتباطات و برقراری کسب و کار و داد و ستد نه فقط خسارات و زیانهای فراوانی به ایران وارد می‌کنند بلکه از تعهد خود مبنی بر احترام به

تمامیت ارضی و استقلال ایران عدول می نمایند. دریفوس از واشنگتن خواسته بود در کنفرانس مسکو از دولت شوروی جداً خواستار شود که از مداخلات خود در زندگی سیاسی این کشور «بدبخت» دست بردارد و یا اقلاً برای اعاده ارتباطات و داد و ستد به حال عادی اشکال و موانع تراشد.^(۲۳)

وزیر امور خارجه آمریکا در تلگرام مورخ سوم اکتبر / ۱۱ مهر ۱۳۲۰ به وینانت سفیر کبیر آمریکا در انگلستان ضمن منعکس کردن خلاصه گزارش دریفوس خواهان آن شد که وینانت در گفتگو با ایدن خاطر نشان سازد که با توجه به تعهداتی که انگلیس و شوروی مبنی بر احترام به استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران نموده اند و با توجه به پیام رئیس جمهوری آمریکا به رضاشاه و تجدید اطمینان های سابق، دولت آمریکا فعالیت های سیاسی روسها را در ایران با نهایت نگرانی تلقی می کند و از عواقب و اثرات جانبداری روسیه از نهضت تجزیه طلبی ارامنه در ایران نسبت به ترکیه فوق العاده بیمناک می باشد.»

هم آمریکا و هم انگلستان از مداخله روسها در امور ایران و یا کمک روسها به عناصر تجزیه طلب، از آن جهت که این اقدام خطرانی را متوجه استقلال و تمامیت ارضی ترکیه می ساخت نگران بودند.

کردل هال از وینانت خواست که مراتب را با سفیر کبیر شوروی در لندن در میان بگذارد و در عین حال سفیر کبیر آمریکا در مسکو را نیز مأمور ساخت موضوع را مستقیماً با مقامات شوروی مطرح سازد. در تلگرام کردل هال به استاینهاردت سفیر کبیر آمریکا در مسکو تأکید شده بود.

«شما باید در اولین فرصت به وزارت امور خارجه (شوروی) اطلاع دهید که این دولت گزارش های دریافت شده را راجع به فعالیت های سیاسی شوروی در ایران با نگرانی فوق العاده تلقی می کند و از هر نوع جانبداری شوروی از جنبش تجزیه طلبی ارامنه در ایران و عواقب و اثرات نامطلوب آن در ترکیه بی نهایت بیمناک است. در این مورد شما باید به اطمینان هایی که در یادداشت مورخ ۲۵ اوت دولت شوروی به سفیر کبیر ایران در مسکو (محمد ساعد) مبنی بر احترام به استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران گنجانیده شده، اشاره نمائید و همچنین به تأییدیه های «دکانوسوف» از این اطمینانها و تعهدات..... اشاره

کنید.

خاطر نشان سازید که این دولت اطمینان دارد که دولت شوروی قطعاً اقدامات مؤثری به عمل خواهد آورد که اطمینان‌هایی که در مورد احترام به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ایران داده شده به مورد عمل و اجرا درآید.^(۲۴)

در ۱۱ اکتبر / ۱۹ مهر استاینهاردت سفیر کبیر آمریکا در مسکو به وزارت

امور خارجه واشنگتن اطلاع داد:

در دیدار با ویشنسکی (معاون وزارت امور خارجه شوروی) مضمون تلگراف فوق‌الذکر وزارت امور خارجه را به او ابلاغ کرده است و ویشنسکی اظهار داشته که گزارش‌های مربوط به اینکه شوروی‌ها در منطقه اشغالی خود در ایران داخل فعالیت‌های سیاسی و یا تبلیغاتی شده و یا نسبت به آرامه و عناصر تجزیه طلب دیگر روی موافق نشان می‌دهند، باید از منابع آلمانی سرچشمه گرفته باشد و این گزارشها با حقیقت تطبیق نمی‌کند.

وی اضافه کرد که دولت شوروی اطلاع ندارد که عمال دولت شوروی وارد در چنین فعالیت‌هایی شده باشند و مقامات شوروی در منطقه اشغالی خود در ایران، علاقمند به حفظ نظم و قانون می‌باشند.

من مؤکداً اظهار داشتم که هر نوع جانب‌داری شوروی از نهضت تجزیه طلبی آرامه در ایران اثرات نامطلوبی در ترکیه خواهد داشت و ویشنسکی جواب داد که کاملاً متوجه این نکته می‌باشد.^(۲۵)

پس از اینکه ایران به پیمان سه‌گانه ملحق شد، تحریکات و تبلیغات محرمانه شورویها و حکومت آذربایجان شوروی تخفیف یافت و یک دوره فترت تقریباً سه‌ساله تا ۱۳۲۳ آغاز شد. در سال ۱۳۲۳ پس از مشاهده آثار قطعی شکست و نابودی آلمان نازی بود که درباره شورویها به فکر تجدید نقشه‌ها و طرحهای خود در ایران برآمدند و اصطلاح «منطقه حریم نفوذ» بر سر زبانها افتاد و کافتارازده نماینده مخصوص استالین که برای مذاکره پیرامون دریافت امتیاز نفت شمال به ایران آمده بود، عزم قاطع دولت شوروی را برای برخورداری از امتیازات نفتی مساوی آنچه که انگلیسیها در جنوب ایران داشتند، به دولت ایران اعلام کرد.